بعون صانع مکین و مکان و فضل خلاق زمین و زمان

# رقعات عالمگیری

در مطبع نامی منشی نولکشور بحلیهٔ طبع مزین و مطبوع طباع اهل جهان گردید

بسم الله الرحمن الرحیم

بعد ستایش شاهی پادشاهی که سلطنتش مصون از زوال و انتقال است و پس از ادای ستایش جهان
حلقه بندگیش زینت گوش تاجداران سلاطین عالمگیر اورنگ زیب بهادر همایون فال بر رای
سخن رس و سخنوران صحیح نفس پوشیده نماند که درین نسخه موسوم برقعات عالمگیری
بکلمات طیبات که مشحون از رقایم گرامی پادشاه داد گستر عدل پرور ابو المظفر محی الدین محمد
زیب بهادر پادشاه هندوستان است انار الله برهانه تعیین نور خلافت و فرزند سعادتمند
از پادشاهزاده کلان سلطان محمد معظم المخاطب بشاه عالم بهادر است و بعضی جا سلطان محمد اعظم
بادشاهزاده دیگر نیز بفرزند سعادت توام ملقب شده و فرزند عالیجاه خاصه القاب سلطان محمد
بهادر است و برادر نامهربان عبارت است از دارا شکوه برادر کلان آنحضرت و فرزند زاده عزیز و فرز
اراده هست از محمد معز الدین بهادر پسر کلان شاه عالم بهادر و محمد بیدار بخت بهادر پسر
محمد اعظم شاه بهادر و فرزند زاده عظیم القدر مراد از محمد عظیم الدین بهادر پسر دوم شاه عالم بهادر
مدار المهام آن فدوی اشاره است از اسد خان که بعد فوت شایسته خان بخطاب امیر الامرا

…ندگان خدا نیز نشوند آنچه بنظر می آید طرفه هنگامه برپا شد نیست از مقلب القلوب توفیق طاعت
…ی الله که کو دلیع بدیع خالق انجراغ راه سالکان طریق هدایت و ملک آرای کناد بنام پادشاهزاده
…د اعظم شاه بهادر رقعه ۸ فرزند عالیجاه اسپ راهوار که این مرتبه برای او فرستاده اند از سواری
…حلی خوشیم و یاد از غمخوارگیهای پدر پیر اران فرزند جوان بخت رسید از کمال تحفظ نجوم شخر اهم موسوم
…ده شد چون آن فرزند در تجویز نام مطابق بهر چیز مهارت تام دارند برای هر یکی از اسپان خاصه ما که
…ت آن بقید رنگ نسل مرسله آخته بیگی خواهد رسید تجویز کرده بنویسند رقعه ۹ فرزند عالیجاه دلی
…مرسله آن فرزند بذائقه پدر پیر خوشگوار آمد برای نام انبه گمنام استدعا نموده اند چون آن فرزند
…ت طبع دارند روا داشت تکلیف پدر پیر چرا میشوند بهر حال سدهارس و رسنا بلاس نامیده شد
رقعه ۱۰ فرزند عالیجاه مزه کهچری بریانی شما در زمستان بیاد می آید الحق که قبولی اسلام خان آن
…ر نمیخواستم که سلیمان بریانی پز را از شما بگیرم اما شفقت پدری اقتضا نکرد اگر از شاگردان او کسی مهارت
…داشته باشد طلبیده آید والا خوشا روزیکه بیایید و بخورند و بخورانند بیت خوشا وقتی و خرم
…روزگاری ٭ که یاری برخورد از وصل یاری ٭ بیت هوس از سر هم کیمیز رفت ٭ سپاهی موفت و از
…ر رقعه ۱۱ فرزند عالیجاه الحمد لله که فرزندزاده بهادر خوب برآمد کار دلیش ترقی روز بروز دارد
از تربیت والاجاه غافل نباید بود صوبه مالوه بصورت اقبال مهم سپاهی و تنبیه جاتان بنام فرزندزاده
…بحال خواهد ماند فرمان صادر شد که از راجپوتان بنده راجه بشن سنگه کچهواهه را همراه خود دارد و توپخانه
و اسباب حرب مطلوبه این مهم از قلعه دار اکبرآباد بگیرد و والد بزرگوار آرزوی نبیره دیده را راست
…ام آباد معروف بمتهرا رسید رقعه ۱۲ فرزند سعادت توام عالیجاه من اعلی حضرت میفرمودند که شکار
بیکاران ست انسان اگر بامور عقبی نتواند پرداخت سنجیدگی کارهای دنیا چه بد ست که الدنیا مزرعة
…ه واقع شده خود بدولت بنفس نفیس چهار گهڑی آخر شب از خوابگاه برآمده با انشا توفیق

وضو کرده با معبود وظائف می پرداختند و پیش از صبح صادق بعد بانگ صلوٰة با جماعت فقها نماز
صبح ادا کرده بجهروکه درشن تشریف می آوردند و در شنبایزالسعادت بیدار از فیض آثار نواخته بعد برآمدن
چهار گهڑی روز در دیوان عام مستقر می بودند و در آن مجلس جمیع منصبداران جزو کل بار جهر ایافته دیوان اعلی
و میر بخشی بتجویز اهل خدمات و حقائق حسن ترددات جانفشانی ناظمان و فوجداران و امینان
و کروریان صوبجات بعرض رسانیده و امن امید هر کدام بانجاح مرام بهره ساخته دلگرمی دیگران مینمودند
و بعد ملاحظه معتاد اسپان و فیلان خاصه یکپاس و دو گهڑی روز برآمده از دیوان عام بدیوان خاص
رونق می بخشیدند و دران مقام بخشیان عظام احوال نو سرفرازان منصب معروض نموده حکم عرض مکرر
و نظر ثانی حاصل میکردند و انتخاب وقائع و سوانح هر صوبه بعرض کرده فراخور هر مقدمه صدور احکام و
فرامین را حکم ناطق میگرفتند تا قریب دو پهر این معاملات در پیش می بود و من بعد بغیبت طعام خاصه که
تاکید از وجه حلال مرتب می شد متوجه شده برای تقویت تن و قوت عبادت و دادگستری بقدر سد رمق
نوشجان فرموده و خبر اکل و شرب وظیفه خواران و راتبه داران که اکثری از ان علما و فضلا و طلبه علم و
مساکین و غربا و یتیمان و بیکسان و بیماران بودند و بسیاری از آنها در نظر کیمیا اثر روشناس شده بودند
استفسار نموده در خوابگاه خاص تشریف برده ساعتی با دل بیدار قیلوله کرده بعد انقضای دو پاس و چهار گهڑی
روز از خوابگاه برآمده وضو کرده در نماز خانه بتلاوت قرآن مجید مشغول میشدند پس از ادای نماز ظهر اوراد مرتب
تسبیح در دست در اسد برج آمده می نشستند دیوان اعلی در انجا حاضر شده بعرض معروض مطالب مالی و ملکی
پرداخته اکثر کاغذ را بدستخط انور رسانیده چهار گهڑی زمانه باز بدیوان عام مستقر می بودند درینوقت بخشی دیوان تن
نو سرفرازان منصب و طلبداران جاگیر را بنظر انور میگذرانیدند و آنحضرت بغور تمام تفتیش احوال حسب و نسب و جوهر
ذاتی و کاردانی هر کدام فرموده برای تشخیص منصب و تنخواه جاگیر حکم مستقر می نمودند و بعد شام از دیوان عام
برخاسته نماز مغرب خوانده در خلوتکده خاص تشریف می بردند و انجا خدمتگاران شیرین زبان و قصه خوانان فصیح بیان

اگرچه ضابطه نیست که کمتر از شش‌هزاری مرحمت شود لیکن چون در کار دست استقلال دستار آینده و باب
خاطر آن فرزند علاوه آن اعتداد و دیم از همان ماهی مراتب که از آنجا آورده یکی بگیرد و شگون این موهبت عظمی که فوق
مرتبه اوست بجا آرد رقعه ۱۷ فرزند عالیجاه میرخان متصدی محالات حصه بیاه آن فرزند پرگنه سکرا را واگذاشت
نموده عوض آن محال دیگر میخواهد بحضور قلت تنخواه و کثرت طلبداران است ازینجا گوشت و استخوان آنچه بود برابر
قسمت یافته عوض یافتن ممکن نیست بنویسید که توفیر محال دیگر برآورده از همانجا بدهد رقعه ۱۸ فرزند سعادت
توام محمد اعظم حفظه الله تعالی و سلم از وقایع صوبه مالوه بعرض رسید که بهار سنگه گوند باطن کج از کمال نحوت
و پندار مایه شور و فساد شده بقصد هنگامه آرائی بود از دست تلوک چند پیشدست دیوان آن فرزند کشته شد
اقبال بهوپند کشته شد و بجهنم واصل گشت الحمد لله علی کل حال بیت انچه از قربان احسانت شوم انچه احسانت
قربانت شوم فی الحقیقه ظهور این قدر نتیجه فیض نسبت آن فرزند است که نوکر از دل داده سرگرم کارهای عمده
پادشاهی میکند باین تقریب که تهنیت خالی جز زبان نباید بالای واردی قیمتی پنجاه هزار روپیه برای آن فرزند مرحمت
فرمودیم چون این هندو بهمان مثل است ورده گویا تخت عنان مردانه بازی را نموده و از منصب پانصدی ذات
دو صد سوار و خطاب رای و خلعت و شمشیر و اسپ سربلندی بخشیدیم آن فرزند هم سرشته ساعی در خور که موجب امتیاز او در
اقران و امثال تواند بود بالفعل مع نشان تحسین و آفرین استقلال نیابت صوبه بفرستند تا نوکران دیگر راهوس حسن
خدمت و امید نتیجه افزاید رقعه ۱۹ فرزند عالیجاه سلمه الله فوجداری سورته از تغیر فتح جنگ خان بالی تغیر کردن و
بپرداران خود به دیوانخانه خود دادن شیشه درست را بدست خود شکستن است قوم بابی در صوبه گجرات از زمانه
موقر قدیم سپاهگری میدارند فوجداری آن صوبه بغیر اینها بدیگران دادن دور از عقل است سورت هم جا
که مثل حسن علیخان بیرام بیگ خان و صف شکن خان و غیره چند جادار بیان فوجدار آنجا بوده اند تا از عهده
بندوبست آنجا بر آمده اند اگر متصدیان آن فرزند بنقشه عمل شجاعت خان مرحوم راه روند خوب است
و الا این صوبه گجرات است خدا نخواسته اگر سررشته عمل یکبار بهم خورد تدارک آن بطول خواهد کشید

پیشتر مختار زند بیت: ما من نگوییم که این بکن و آن مکن * مصلحت بین و کار آسان کن * والعاقبة بالعافیة
رقعه ۲۰ - فرزند عالیجاه باظهار جانسوبان معلوم شد که شاهراه نربادا بور تا خجسته بنیاد خالی از مخاطره
قطاع الطریقان مال بیوپاریان و مسافران بغارت میبرند و تردد بامنیت نتواند آمد و رفت نمود هرگاه
در قرب لشکر ما و شما اینحال بوده باشد وای بحال طرق و در دست معلوم میشود که منهیان اخبار معتبر بآنفرزند
نمیرسانند از آنجا که غفلت و بی پروائی خلاف طریق ریاست و جهانبانیست کاتبان جدید بشهید تعین
نمایند و عمله و فعلۀ پیشین را بسزا رسانند و فوجی مستعد مقرر سازند که استیصال مفسدان از بیخ و بن کرده
شاهراه از شر جماعت حرامیان پاک سازند ننگ بدعملی تا کی گوارا توان کرد بیت من نگوییم زیان کن
یا بفکر سود باش * ای ز فرصت بیخبر در هر چه باشی زود باش * والدعا رقعه ۲۱ - فرزند ارجمند عالیجاه
انبخوره چینی خوش نماش که اکنون با وجود تلاش بهم نمیرسد بطریق پیشکش آورده بودند درین ضمن کرسی
یکچگره نیز بنظر گذشت برای آنفرزند بلبند فرستادیم شکر هر دو عطیه بجا آرند و در ارسال الی النبه بتلافی مافات
کوشند رقعه ۲۲ - فرزند عالیجاه یاد داریم که روزی بخدمت میان عبداللطیف قدس سره الشریف
رفتیم در اثنای کلام گفتیم که اگر اجازت باشد چند ده از مضافات ملکرگون برای مصارف خانقاه مقرر
کرده شود این مصرعه بر زبان صدق ترجمان آمد بیت شاه مارا ده دهد منت نهد * رازق ما
رزق بی منت دهد * گفتیم همچنین است اما تقدیم خدمت فقرا و اهل الله برای خیر و برکت دنیوی و غایت خود
و حصول جاه و عزت و نعمت و دولت ندرا آید و منت گفتند اگر فی الحقیقت از تصمیم اراده باطن نیت خیر است
نصف غلات از حصه رعایا بگیرند بلکه بمظلومان محنت کش زیاده ازان بگذارند و ادرار و وظیفه برای گوشه
نشینان متوکل که زبان سوال بسته در بیابانها و زوایای ویران مسکن دارند مقرر سازند و بداد مظلومان
نوعی رسند که حق کسی تلف نشود و دست اقویا از حال ضعفا کوتاه باشد افزونی دولت و نعمت
مشاهده نمایند بتقریب نالش سکنه چکله کوره این نقل بیاد آمد که بی اختیار بآن فرزند

محظوظ شده بود پیشیانی خان پیرور داوند و آخر روز شنبه بتان محمودی نزد و ذری یکرنگر بجانی گور

مرحمت فرمودند خواستم که تنها مستلذ دنیا شوم با آن فرزند لیکن هم نتوانستم توفیق عمل همگنان رفیق باد رقعه ۲۷

فرزند سعادت توام محمد اعظم حفظه الله تعالی وسلم ظاهرا پسر ناظر دیوانخانه آن فرزند عالیجاه در نقارخانه

قمار میباز د حیف صد حیف با وصف عهدی جهانبانی اینهمه غفلت و نسیانی هر کارها را چه شد که خبر نمی رسانند

یار فروشی خواهد بود کاتبان جدید مقرر سازند و تنبیه کنند رقعه ۲۸ فرزند عالیجاه ظاهرا ایشان

یکماه طرف دریای نل در صید کلنگ بسر برند اگرچه شکار شغلی ست که هم تماشا و هم لذت غذا امیدها

فاما در صورت فراغ از سرانجام امور متعلقه که بمنزله فرائض عین ان گفت نشما خوش آینده تر ست خصوصا ادای

حقوق ریاست که شرعا و عرفا واجب آمده و خبر باز پرس آن از احادیث معتبره و تواریخ مشتهره و غیره کتب سیر

یافته میشود در جمیع کارها مقدم باید دانست شمارا از تمشیت امور یک صوبه اگر اطمینانی حاصل شده باشد بتنظیم

و تنسیق معاملات متعلقه خان جهان عاقل خان و شجاعت خان و محمد بیگ چرا نمی پردازند شمارا ذوق صید افگنی

و مارا شوق قلاع شکنی و خرس بچگان را گرفتنی بهیات معاش کجا و مشاورت هر یکی ناصح برای

دیگران ؛؛ ناصح خود باشم کم در جهان ؛؛ عمر ببطالت میگذرد و کاری از دست نمی آید فردا اندرا جواب باید داد

ع کیمیا بخشای بر حال ما رقعه ۲۹ فرزند عالیجاه اگرچه آن فرزند جوان مشتاق بدیر شسته اما پدر پیر

پر مشتاق پسر جوان است ع بیا و از دل ما کوه های غم بردار رقعه ۳۰ فرزند عالیجاه محمد انور سود اگر جستید

بنا در اصلا مناسبت ندارد و آنغنی چنان مینماید که دزد را پاسبان کردن با کمال فهم و ذکاو طبع رسا چنین

تجویز آینده تعجل نماید رقعه ۳۱ فرزند عالیجاه قصبه دوحد از مضافات صوبه گجرات مولد این عاصی

پر معاصی ست رعایت سکنه آنجا واجب دانند و پیر محمد را که از مدت فوجدار آنجاست استمال و

بحال دارند و حرف مرتضیان غرض که فی قلوبهم مرض فزادهم الله مرضا در شان

آنهاست در حق او نشنوند فرو عنایت بر ضعیفان گوشه چشمی گر دارد ؛؛ بمهر کوچک خود لطف دیگر

بست شاهزاده رقعه ۳۲ فرزند عالیجاه محمد بیگ از نوکران آن فرزند عالیجاه که در قبضهٔ صفاهان
قدیم تعلیم رفته میگویند که از قبیله معتمد خان دیوان دکن دیوان بخشی تن ایشان بوده است بی شبهه آن
قدیم را مقربان جدید در نظر شما نتوانستند دید آن رفته گذشته را طلبند و پیش ما بفرستند کالای
بر ریش خاوند والا نویسند که بعد اطلاع احوالش بعنوان طلبید رقعه ۳۳ عالیجاه هنوز استخوان
شجاعت خان محمد بیگ نپوسیده و حقوق خدمت او محو نگردیده ورثه او همین و داماد و یک متبنی اند باز که
که صدق و بطلان آن العلم عند الله چرا از نان می اندازند و بنام هنود و از تغییر مسلمان عرضی غیر مرضی
بنمایند رقعه ۳۴ فرزند عالیجاه منسوب عمده ترین محال صوبه مالوه در جاگیر ایشان مرحمت شده سابق
سربلند خان و سیف علیخان و کم منصبان مثل نوازش خان رومی فوجدار آنجا بوده اند آن نور الابصار حال
کار آگاه امانت دستگاه شجاعت پناه آنجا بفرستند روزی بحضور اعلیحضرت مذکور شد که رونق خانه و
افزایش مال آبادی محالات جاگیر سعد الله خان را عبد الغنی دیوان خان موصوف کرده و خودش مصروف
بجان و دل در امور سرکار والاست وقتی کنایةً با خان مذکور فرمودند که ما شنیده ایم که شما سنگ
پارس دارید از نظر بگذرانید عرض کرد که فلانی را الصبوت التسانی و وصف بزر افشانی دارم آنحضرت
الحمد لله خوانده بر زبان حقشناس آوردند که باین وصف خود و شما را هم موصوف میدانیم او را شما
ارزانی داشتیم آدم هوشیار امانت دار خدا ترس آباد دار ان کار کمیاب بلکه نایاب است آنچه بر جستیم کم دیدیم هم
بسیار است و نیست نیست جز آدم درین عالم که بسیار است و نیست خان نکو آداب بجا آورد رقعه ۳۵
فرزند عالیجاه نقل عمل محال جاگیر آن عالیجاه از فرد سوانح نگار ظاهر میگردد غفلت از
روز جزا چرا شیوه داد و دانستند غفلت داد و داد رقعه ۳۶ فرزند عالیجاه ما شما را غنی مجید و خوش
تمیز دیده بودیم [illegible] خوب است را خدا حافظ [illegible] بیگ خان را تغییر کردن شیر انداز خان را
فوجداری [illegible] دادن عجب [illegible] سپاهی آدم آئینه حال گشت

میشکیم که روز قیامت از عهدهٔ رعایت و غفلت از احوال عمّال باخود خواهیم شد و واقعه نگار و هرکاره های معتبر چشمانا و در محال بگذارند و در زمرهٔ اعمال حکام نخوانند و بروقت بتلافی بپردازند و هر چه پیش گیهم روز حشر خواهد شد و تمسکات گناهان خلق پاره کنند

رقعه ۳۸ فرزند عالیجاه قاضی عبد الله برحمت حق پیوست ما را و خلق الله را ازین خدمت خشنود داشته بود از احوال پسرانش اطلاع نداریم عبد المجید خان پسر کلان او چند می قاضی رکاب ایشان بود چه بهر فضیلت و بغیر ضی و صلاح اگر دارد بنویسند امری خطیر تر از قضا نیست که بنده های او جل شانه بقبول و تصدیق قاضی اسیر و قتیل میشوند از قضاة و شیخ الاسلام در تحقیق و تشخیص صدق و بطلان توفیق حسنات چنانکه باید موفق بود آدم غوب الناور کالمعدوم

رقعه ۳۹ فرزند عالیجاه داروغه عرض مکرر شما را احتیاط شنیده ایم اینجا سیاوش خان شاه میر با وصف منصب بیش و جاگیر بسیر حاصل آغشته غرض ست متصدی اینکار را دیانت شرط است اسد الدین پسر دلاور خان کپیش ایشان ست اگر این جوهر ضمیمه شعور داشته باشد بنویسند که بحضور طلبیده شود و بخدمتی مامور گردد و این دل خسته از خود رفته بغرض پیوسته جویای انسانست و آن حکم عنقا دارد از حکیمی پرسیدند که داروی مرض غرض چیست گفت بغیر ضی که جوهر یست از خلقت جبلی و صیقله آب و تاب آن نظر بغیر و توجه باطن آقا که نوکر بهیچ مر محتاج و درمانده نماند و جوهرش در همه حال روشن و مجلی باشد و زنگ احتیاج پردهٔ صفایش نگردد

رقعه ۴۰ فرزند عالیجاه اشقیا از چار کونده تا قادر آباد دتواتر راه میزنند و مسافران کمتر راه بسلامت طی میکنند احتمال غالب که بیخبری نخواهد بود العاقل تکفیه الاشارة شما را خبر دور و نزدیک و دمیرسد از احوال بد روز جزا چرا علم ندارید فکر مآل فی الحال باید کرد و نوکر خوب بنوازش بسیار بخشیدن و بد انگیز عمل سانید عدالت الدنیا مزرعة الآخرة انتظار جواب داریم ظالمی از ظالمی رحق نجود فاتحه خیر خواست جواب یافت که در بارهٔ ستمگاران بیخرداد مظلومان حامی غیر از نداریم

رقعه ۴۱ فرزند عالیجاه جانا عزیزا چند فقره

از بیاض اعلی حضرت خوش آمد باقتضای شفقت قلبی بی اختیار با آن فرزند ارجمند نوشتیم که تنها نباید
نشست هر چند بنا بر بهترین اعمال است رو نداده پر دم بد نرنجیدن بعدم حصول مقصد نرنجانید
مردم خوب مزاج نخواستن با کمال احتیاج صحبت داشتن با اهل معاد جستجو کردن قابلان با استعداد
و بار ندادن پیش خود مردم جهال و دادن بار ارباب استحقاق بقدر توفیق پیش از سوال علم فرو داشتن
اهل فضل مصروف نمودن مزاج بتحمل میل کردن باقوال غیر عقاید تجربه نمودن احوال متوکلان
بی ریا غنیمت دانستن وجود بیگانگان که بیگانه از خلق باشند پیش داشتن مجمعیکه مصالح امور دنیا
و عقبی بوند درین عصر هم مردم خوب بسیار اند اما دل متفحص و توفیق پیش آوردن آنها کو ظاهرا بعد
چندی بدتر ازین خواهد شد فردوس وضع زمانه در فکرم که مبادا ازین بتر گردد شما که داعیه
جهانبانی دارید بجویید و بجوانید و بگیرید و نگاه دارید رقعه ۴۴ فرزند عالیجاه گلشن سوار نام اسپ
کپلواری که آن عالیجاه برای سواری ما فرستاده اند بسیار پسند کردیم خرامش با بال و جمال همه صفات
فرسیعت دارد اسپ نیلو فرد جوانچیدن که بتواتر سواری میشوند ظاهر از سواری آنها محظوظ شدند دو اسپ
ترکی بنام خوش خرام و صبا رفتار پیشکش امانت خان که باهتمام الهیار خان طیار شده اند برای آن فرزند
میفرستادیم اما آخته بیگی [illegible] سیر برد که اسپان خوب چرا نمیدهند بهر حال با خواهیم فرستاد رقعه ۴۵
فرزند عالیجاه تفصیل مصائب سفر سیاق که گاه از نوشته وکیل و اظهار حوالچیان شنیده باشند حالت
نادیدنی و محنت ناکشیدنی بر اسلامیان و لشکریان گذشت الحمد لله که صعوبت این سیاق سراپا مشقت
بسر آمد و بخیر و مراد معاودت شد اگرچه چنین ارادت از تکاثر سیئات کائنات میگویند اما عمل عالی
در انفاع و اضرار خلق الله تاثیر کلی دارد و آن بشارت بر شامت این بیچاره ناکاره میر قلعه ستاره
ستاره باسم اعظم تاره موسوم شد شادیانه فتح بنوازند و حرف ایام طفولیت یاد دارند که باباجی خود و همو
قلعه پرنالا باسم نول تاره موسوم شد تفصیل یورش ما از کنیزان خود بشنید رقعه ۴۶ فرزند عالیجاه [illegible] آباد و میرسید

میباشد چه باید کرد که از محن و مشاق سفر و نیشاق وقت ضرور بتجویز موقع نمیتوان نمود ملتمسان
کسی از اوبیهای رکاب خود تجویز کرده عرض نمایند فرد یا همین مردمان بباید ساخت هر چه توان کرد
مردمان باشند رقعه ۵۱ فرزند عالیجاه واقعه نگار پرگنه بونی برادر خود مینویسد که پانزده شانزده
هزار روپیه هر سال از اجاره داری می آید این فوجدار زیاده از هزار دو هزار داخل جمع نمی نماید
این اجاره داری نیست راهزنی است مال عوام محض حرام است اگر از صد پنج و چهل یک میگرفتند مضائقه نداشت
چون بر این تقدیر خیانت عین ظاهر میشود اول تحقیقات این فرمان بنام ناظم صوبه و دیوان صادر میشود
بعد اثبات فهمیده خواهد شد آنچه از زراعت پیدا میشود نصف بجاگیردار گوارا است سوای آن مال
خالصه شریفه است در عصر اعلیحضرت شخصی هنگام عبور سواری خاص بآهنگ بلند برخواند که این عصمت
از جانب جمیع حسنات است خدیو عادل وزیر اعظم خبر رس پیران شدند خلق الله مرفه الحال شکرانه
این عطیات از جناب ایزدی بر ذات اقدس از جمله مفروضات آنحضرت بعد استماع این حروف در
سواری راندن اندکی مکث نموده بندهای خاص را از دور طلبیده دست بفاتحه برداشتند و اورا
بعنایت خلعت نواختند سعدالله خان را آنوقت بسمع والا رسانیدند که مصالح بقدر خواهش خواه
بقدر جوهر پاک هم میرسد رقعه ۵۲ فرزند عالیجاه سعیدخان بهادر ظفر جنگ شخصی را از نظر اعلیحضرت
گذرانید و بحسن توفیق در حق او کلمات خیر ادا کرد سعدالله خان از حق نگذشته گفت خوشا حال
سعیدخان که چنین آدم را پیشکش میکند و عرض خوش کردارش میدهد بزبان مبارک آنحضرت
رفت که نوکر کنانیدن کار شما و پیش آوردن مردم خوب کار ما و رونق کارهای ما است صاحبان رساله
این منت بر ما گذارند که بسر خویش تحریر فقرهای آبادان کار و سپاهی قبیله دار را بسیار میخواهیم هر جا
باشد بهم رسانند و از نظر اشرف بگذرانند امیر الامرا عرض نمود که آدم هر صنف در عصر اقدس
بشوق همین عمل که میکنند آخر کار منصب و رخود و عطای خلعت فاخره امتیاز می یابد حکم شد که

۱ تا اینجا همه جمله های معترضه اند ۱۲

دیوان اعلی امتحان جوهر کرده خدمت لائق تجویز نماید سعید خان بهادر و کفار [illegible]
خدیو قدردان ده هزار روپیه بفقرا و صلحا و غربا تقسیم نمود رقعه فرزند عالیجاه روزی
پیشکار اهل دیوان سرکار برادر نامهربان فردی از نظر اعلی حضرت گذرانید که ده لک روپیه بابت طلب
تفاوت ایام مابین این سرکار والاست به تنخواه آن فرمان شود آنحضرت فرد حواله سعدالله خان فرمودند
که از روی سررشته دفتر دیوانی تحقیق نموده بعرض رسانند خان مذکور فی الفور التماس نمود که این
زر بار از خزانه تنخواه یافته و تا الحال مطالبه تصرف حساب نقدی محسوب میگردد دارا شکوه
بعد برخاست دربار دیوان اعلی کلمات تند گفت چون از روی فرد مسئله منشرح شد غسلخانه جامع
تلبیس بیان وقت شد برادر نامهربان نوشتند و این فرد هم بقلم آوردند رقعه با صاف دل
مجادله با خویش دشمنی ست هر کس کشند بر آینه خنجر بخود کشند در یافت صدق و بطلان خاصه
ابنای ملوک ست پیشکار اهل کفایت خانه شما و سعدالله خان صیانت مال ما میخواهد هر گاه این فرد
از دفتر شما درست شده بود بایستی تحقیق نمود که تنخواه آن از سعدالله خان ممکن الحصول است یا نه لول خفت
بندهای بادشاهی خصوص سعدالله خان بسیار بد است و بدست آوردن دل این مردم خوب مصالح کار است
صاحب شعور واسطه افزایش مال خویش نامی صاحب معامله اند آخر روز چند بتان محمودی زر دو
یک تنگه سه هزار دینار نقد بسعدالله خان انعام فرمودند رقعه فرزند عالیجاه این نقل را با
شخصی معتبر بگوش رسیده بود در رشته تحریر کشیده شد که بگوش آن فرزند هم برسد روزی اعلی حضرت علیین مکان
و سعدالله خان را در خلوت خاص عز اختصاص بخشیده از زبان گوهر فشان فرمودند که رتق و فتق
ملک و مال منحصر در فهم و انصاف ست نعوذ بالله اگر بادشاهی بی جوهر برتبه خلافت فائز آید و
وزرا و امرای بی حسن تدبیر را بروی کار آورد اختلال کلی در نظم و نسق بلاد رو دهد و پریشانی رعایا
و بیامانی برایا و نتیجه ظلم حاصلی و ویرانی شود شما هستید لله با فقرا و صلحا صحبت داشته

باماں شفقت نخواهد بود بر حکام غلات را بغرض شوم طبعی گران تر خواهند فروشانید تمام کائنات از
تظلم کار فریادیان پریشان خواهد گردید و فواحش و مساکن خوانین و خواتین علانیه مساکن خواهند بود و مردان
بپوشیدن لباس زنان رغبت خواهند نمود رقعه ۵۶ فرزند عالیجاه فاضل خان میر سامانی شما
درگذشت ولدش بدرفته پیر راز دار سر براه کار خویش اعمال بود عمله تحاویل را سر حساب میداشت و
خانهٔ این میر سامان از میر سامانی خود روشن میساخت رخ خویش سیرتی وزیر خان حاجی محمد هم شبیه
شاید کرد سید محمد خان میر سامان هم اگرچه بینا است اما متصدی سخت گیر چون متصدیان شما
اکثر ملازم میشوند حالا اتفاق چنان افتاد هم از شما بگیریم شما برای این کار محمد محسن را نگاه دارید اینجا
قحط الرجال است تا آمدن و عنایت الله خان سر انجام خواهد داد و لیکن شاغل بسیار دارد حق حافظ
هر کم بیشتر است پسرش هم از تجسس بیگانه نیست اما طرف خویشاوندان سخت میگیرد مکرر به
بتصریح نصائح میکنم که رگهناته سعد الله خانی خدمات عالی بجا آورده خود شنیده ام میگفت که خانه برانداز
متصدیان همین بلا اند خدای تعالی رفیق بود را هدایت کند یا گردن شکند رقعه ۵۷ فرزند عالیجاه
انچه ذوالفقار خان بشنید یاد الفقیر پیر خوشگوار آید نعمت دولت پسر جوان زیاده باد ع هرچه از دوست
میرسد نیکوست رقعه ۵۸ فرزند عالیجاه جان پدر حاصل زندگانی پدر چه و صوبه گجرات مثل بنگاله و دکن
و کابل نیست که بنابر بعد مسافت سرحد مملکت تجویز باشد ان خواه نخواه منظور شود دیده تامل بعمل
نمائید تا آن وقت که آن هم قریب است بوعده و وعید کار میگذشت باید کرد و فوجدار پرگنه دوحد که پیر هم است
بنابر عوارض بی ملازمت شما کرده بحال باشد بطور او واگذارند رقعه ۵۹ فرزند عالیجاه فقیری
حدیثی نوشته آورد که حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم از مهتر جبرئیل علیه السلام پرسیدند که کدام عمل بهترین
اعمالست گفت خدمت ملوک که نفع و سرور باهل حاجت رساند من میخواهم که در خدمت ملوک باشم و قضای
حاجت مسلمانان بکرده باشم فرمودیم که نقصان نیست رقعه ۶۰ فرزند عالیجاه با بیگاری امرای الی از نه

از همه باشند رقعه ۱۸ فرزند عالیجاه ما چرا سبب بی ادبی و بی اعتنائی الیهای هدایت کیش بیجا نمی کند
بر مزار فائض الانوار شاه بنده نواز گیسو دراز خم خورده رفت و حوصله خود را عرض داده مفصل از فرد
سوانح نگار معروض بارگاه والا گشت آن عالیجاه را بایستی که هرگاه آنها بکار باین احوال منکر در آن مقام
رفته بود کسان خود را تعیین نموده میفرمودند که قشقال کرده بیارند و جولان کرده همراه گرزبردار بحضور
میفرستادند لیکن بنا بر رعایت آنقدر نگاری برین بنا در از بیجا گذر در ارشد بعین که هم آن بعین البته
بیارند تا کسان که بروی کار آید چنین کنند مارا در چنین مقدمات سر و کار هیچ یکی از فرزندان نیست
تا بعنایت الله تعالی و دیگران چه رسد فرمان ۲۰ بخط انور در حالت نزع صادر شده سلام علیکم
و علی من لدیکم پیری رسید و ضعف قوی شد قوت از اعضا رفت یگانه آمدم و بیگانه میروم خبر از
خود ندارم که کیستم و چه کاره ام نفسی که بی ریاضت رفت افسوس آن باقی ماند ملکداری و رعیت پروری
هیچ نشد من نباید عمر عزیز مفت رفت خداوند در خانه دارم و روشنائی آن در چشم تاریک خود نمی بینم
حیات پایدار نیست و از نفس رفته نشانی پدیدار نی و از استقبال توقع مقصود نیست مفارقت کرد
تب و پوست تنها گذاشت فرزند کامبخش اگرچه بجا بود رفت اما نزدیک است آن عالیجاه
از آن هم نزدیکتر عزیز القدر شاه عالم از همه دورتر فرزند زاده محمد عظیم بحکم الله العظیم نزدیک هندوستان
رسیده لشکریان همه بی دست و پا و سر آسیمه همچو من مضطرب که از خداوند خود تنهائی گزیده در حالت اضطراب
است و چون سیماب بیقراری نفهمند که صاحب نعمتی داریم هیچ با خود نیاوردم و ثمره گناهان
همراه می برم نمیدانم که در چه عقوبت گرفتار خواهم شد هرچند بنظر الطاف و رحمت امید قویست
اما نظر بر اعمال و افعال تنها نگذارد چون از خود گذشتم دیگری کجا ماند ؏ هرچه بادا باد ما کشتی
در آب انداختیم حیاتست بندگان اگرچه پروردگار خواهد کرد لیکن نظر بر عالم ظاهر بر فرزندان هم ضرورست
که خلق الله و مسلمین ناحق کشته نشوند فرزند زاده بهادر را دعای آخرین بگویند وقت رخصت ندیدم

اختیار باقی نماند بظاهر اگرچه سلامت لیکن باطن خراب است کوته اندیشی موجب حرمان عاقبت بخیر باد
الوداع الوداع الوداع فرمان ۳۱ بنام بادشاهزاده سوم سلطان محمد کام بخش در
وقت آخرین حیات در قلم آوردند فرزند جگر بند من در عالم اختیار هر چند برضای الهی نصیحت کردم و زیاده
از امکان و سعی نمودم چون خواست الهی نبود بگوش رضا نشنید حالا که از همه بیگانه میروم و بی نصیبی
شما از تأثر دارم اما چه فایده عذاب و گناه هر چه کردم ثمر آن با خود میبرم عجب قدرتیست که آمدم تنها
و میروم با این قافله تپ اگرچه از دوازده روز مرافقت داشت لیکن تاب نیاورده گذاشت هر جا
نظر میکنم جز خدا بنظر نمی آید اندیشه لشکریان و لشکر نظر بحال آخرت موجب ملالت خاطر شد از
خود خبرم نیست گناه بسیار کردم نمیدانم بچه عذاب گرفتار خواهم شد هر چه هست بندگان را برب العالمین
خواهم کرد امانت مسلمانان بر فرزندان هم اینهمه احتیاط نمایند که بجانب هر فرزند عالیجاه هم نسبت
آنچه لازم بود در حق شما گفتم و هم بجان قبول داشته نشد که مسلمانان کشته نشوند و وبال بگردن
این ناکاره نماند شما را و فرزندان شما را بخدا سپردم و خود رخصت میخواهم حالت اضطراب است بهادر شاه
بر جائیکه بود هست فرزندزاده عظیم الشان به پایه هندستان آمد و فرزندزاده بهادر در نواحی گجرات
حیات النسا بیگم از روزگار ندیده ملول است حال بیگم نگران اند اودی پوری والده شما در بیماری همین بوده
اراده رفاقت دارد خانه زادان و مریدان حضور بر پای کنند هم حامی فروشند باید رفق و مدارا
و بی پروائی کار گرفت و پا باندازه دراز کشید والسلام رقعه ۳۲ بنام شاهزاده محمد معز الدین
بهادر پسر کلان سلطان محمد معظم شاه عالم بهادر فرزندزاده بهادر فتح ملک غازی و شکست و موجب
مجرای نمایان و تحسین فراوان شد فوجداری لکهی جنگل و دو هزار سوار دو اسپه سه اسپه بر منصب و
خدمت اضافه مرحمت شد متعاقب فرمان با خلعت و شمشیر و اسپ و فیل و جواهر خواهد رسید
باید که بیش از بیش بر ملک گیری و قلع و قمع مفسدان آن صوبه از بیخ و بن که جوهر ابنای سلطنت

توجه بر نگارند و منتظر حکم در تنبیه سرکشان و متوقع اضافه مثل نوکران نشوند که اکثر از شما حسب و

ماخوذ آفتاب لب بامیم رقعه ۶۵ فرزندزاده بهادر فرزندان مرزا جدان برای اضافه

محلداران و واقعه نگاران می‌نویسند آن فرزندزاده چرا تجویز بیجا مینمایند بلکه اگر وا نشد خدمت

واقعه نگاری بدیگری مقرر نمایند که حالا واقعه نگار و واقع نگار نماند بیت چون غرض آمد هنر

پوشیده شد صد حجاب از دل بسوی دیده شد رقعه ۶۶ بنام شاهزاده محمد بیدار بخت پسر کلان سلطان

محمد اعظم شاه بهادر فرزندزاده بهادر سن اخراج بعرض رسید که هنگام بودن آن فرزندزاده در

فتحپور خیره سران بموضع دوهره که جهت مصارف باغ جهان آرا بیگم تعلق دارد تاختند و بیگم درین باب

بآن بیدار بخت نوشته ایشان معروض نامه بحضرت بیگم نوشتند معهذا مدعا چرا الجناب ننگاشتند و سوال و

جوابی که میان هم واقع شد بچه معنی مخفی داشتند رقعه ۶۷ فرزندزاده بهادر چون شما نثار قلعه بیتی شاه گ همرا

کمیشتر گرفته اید گذرانیده اید این یکرست از فرزند عالیجاه بنا بر اینکه در یساق سست گرفته نشسته

اما فرامشی از عالیجاه وجهی ندارد رقعه ۶۸ فرزندزاده بهادر برای دفع امراض ظاهری و دفع مضرت

سحر و دعای مجابت مقرون ثبت نمایند جمیع فضلا و علما متفق اللفظ اند که دم کردن سوره اخلاص و

سوره فاتحه بر آب و آشامیدن آن خیلی سریع الاثر است اگرچه وزن کردن تمام بدن خود با طلا و نقره و

مس و غلات و روغن و غیره اجناس معمول ولایت و از اهل اسلام آنجا نیست اما چون فی نفسه این عمل نفعی کثیر

از محتاجان و مساکین میرسد اعلیحضرت هم در سالی دو مرتبه عنصر مبارک را وزن کرده همون ذات

اقدس بمستحقان خیرات میکردند اگر آن نور الابصار هم در سالی دو بار و در هر یک مرتبه هفت بار

باجناس جداگانه که در صدد تصدق شود بدریافت عنصر خود را وزن کرده ایثار میکرده باشند برای دفع بلیات

روحانی و جسمانی خوب مناسب است ضعف و فقر و عجز ما دانسته در دعا مارا هم مدد داشته باشند انشاء الله

الله کافی انشاء الله شافی رقعه ۶۹ فرزندزاده عزیز سودای نمایانه چلیست منصب بادشاهی بدون

خدمتی نبودن فی نفسه رایات عالیات بخشود فرزند عالیجاه هم این چشم‌پوشی کنند بعضو بفرستند یا نوکر
خود کنند این مثنوی فیروزجنگ نصرت جنگ است آن نور الابصار را بانیکار چه کار رباعی در آن بقا
چو باد صحرا بگذشت. تلخی و خوشی و زشت و زیبا بگذشت. پنداشت ستمگر که جفا بر ما کرد. بر گردن او بماند و
بر ما بگذشت. آینده چنین عمل نباید. رقعه ۸۰ فرزند زاده بهادر من درین ایام قحط الرجال والنساء
کارها باستفتای قلب باید کرد نه بگفت و شنید مردمان بد را از زیاده برین نمیتوان نوشت که غیبت و
معصیت گشته. شنیدم دیوار گوش دارد فهمیده لب بجنبان. رقعه ۸۱ فرزند زاده بهادر من میان خانه عالم یعنی
الظاهر والباطن و نصرت جنگ مخالفت است رای لیپا واسطه ساخته هر دو را موافق باید کرد و در تالیف
دل نصرت جنگ کوشیده بنیابت بالوه بدیوان خود مقرر نمایند و برای سپهسالاری فدا خان را فرستاده شد
رقعه ۸۲ فرزند زاده عزیز من از دین و دنیا مستفید و فیروزمند باشند قلعه ترکنده و فول کنده را
از اشقیای ضلالت پیوند گرفتند الحمد لله کارهای آن نور الابصار روز بروز در احسن و آفرین بیش است
شمشیر خان تنها هم مدبر و هستی است کار خوب از آدم خوب می‌آید ترکنده را شمشیر گڑھ موسوم کرده ملکی را
گرفتن و دیگری را دعوی کردن چه حرص بیت المال عالمگیر نیست بیت کاسه چشم حریصان پر نشد
تا صدف قانع نشد پر در نشد. رقعه ۸۳ فرزند زاده بهادر در تنبیه لشکریان جز و اعظم فیروز دست
آن سعادت نهاد عالی نژاد بر وفق ارشاد سراسر رشاد جد و جهد اتم در تمشیت این مهم مصروف ازند که
در قلمرو هندوستان این پایه چنان عطیه کریمه حضرت جعلی آن عرش آشیانست هر چه بیامن تفضلات
مفضل بیمثال برین ایجاد و ایزاد توان نمود شاهنامه نویسان خوش تحریر تفاصیل آن در
سلک ارقام خواهند کشید و بر صحیفه اوراق روزگار ابد الآباد یادگار خواهد ماند فرد اگر سبزین
می‌روی قدم بیدار که هیچو رنگ حنا میرود بهار از دست. رقعه ۸۴ فرزند زاده بهادر
محاصره نمایان خود که خان فیروز جنگ نموده زیاده از ضابطه منصب و تنخواه در نظر آمد از توپ در بنگاه

خیرخواهی از چه بخاطر گذشته اگر شاه عالم بجا است تا این مطلب از فرزند زاده کرده اند معاذ الله ندارد
والا از سر چنین خیالهای خام در گذرند که از اخلاص و دوستی فرزندی افزاید بل کشوف پندار و غرور
راشاید **رقعه ۹۰** فرزند زاده عظیم اگرچه بدایت تا الی مجال سری بدر خواند نمی از دین
معنی این مجال مفهوم نمیشود که کدام مفتی بفتوی خود فتوی داده ایم بنقیض صلاح اندیشان خانمان برانداز را
دشمن جانی و مالی و بدخواه جانی و مالی دانند و شکر نعمت حق سبحانه تعالی بجا آرند که به صوبه زرخیز زر
ریز و همه چیز ارزان و فراوان عطا کرده رعیت پروری را سرمایهٔ دولت دنیوی و اخروی شمارند **رقعه ۹۱**

بنام امیر الامرا شایسته خان صوبه دار اکبر آباد یار وفادار خجسته اطوار با در حفظ ایزد متعال بوده
مشتاق دانند روز پنجشنبه بیستم ربیع الاول حال است شجاع هزیمت روزی بالشکر ظفر اثر که در رکاب
نصرت نصاب این نیاز مند ترین حضرت عز اسمه بود مقابله نموده سزای کردار ناهنجار در کنار
تمام ادبار خویش دیده بیت از دست و زبان که بر آید کز عهدهٔ شکرش بدر آید تفصیل
این فتح بزرگ بعد ازین نوشته خواهد شد جسونت سنگه نامرد پیش از جنگ در شب که نزدیک غنیم آمده
منزل کرده بود گریخته بطرف اکبر آباد رفت ظاهرا بوطن خود برود خسر الدنیا والآخرة ذلک هو الخسران
المبین باید که آن عمدة الخلافت بمجرد اطلاع بر مضمون این منشور والا لوازم سرور و شادمانی بتقدیم
رسانیده با دای شکر منعم حقیقی قیام نماید و ضبط آن صوبه متعلقه او را قرار واقع پرداخته باقبال فرزند
بجان پیوند محمد سلطان بهادر را بتعاقب آن ناحق شناس تعین فرموده ایم و عنقریب باکبر آباد می آییم

**رقعه ۹۲** بنام عمدة الملک مدار المهام اسد خان حسب العرض آن فدوی خدمت بخشیگری قوم
بصدر الدین خان صفوی مقرر شد حالا او را طلبیده بر این عطیه آگهی بخشید و تا آمدن او آن مزاجدان
از فتح هم خبر باید گرفت که محرران سوء طبعی مجال تلبیس نیابند و اهل مطلب نیز از افساد و کار
تصدیع نکشند رباعی هر کس بضمیر خود صفا خواهد داد آیینهٔ خویش را جلا خواهد داد هر خاک

شکسته بود و نقشش گیر؛ بشنو که همین کاسه صدا خواهد داد؛ آن فدوی بجا قلبان بها در نجا رسید
که شود اگر از ایشان غیر استغنا نمی‌آید و نص صحیح است الظلم ظلمات یوم القیامة از چه منظور نداشت
و یاد موت که قریب‌تر از شهرگ است چرا گذاشت از سخط الهی و غضب بادشاهی نترسید آنها را رضامند
کند بیت حلم حق با تو مواساها کند؛ چونکه از حد بگذرد رسوا کند؛ در خانه خود دیوان کرده می‌نشیند
ع چند گوئی خانه و این خان من؛ آن فدوی از نصرت جنگ بپرسد که مطلب که نگین مهر با و حرمت
میشود لیکن تمام خطاب و ... میکند اگر بگوید نصرت جنگ فقط کنده و منقر کرده عنایت کنیم فرد دانی که
بر نگین سلیمان چه نقش بود؛ خطی بر زر نوشته که این نیز بگذرد؛ فقیر یکبار فرزند روح الله خان آورده
بود دیدم بطور اخلاف نه بشیوه اسلاف چنین کس پسند میان عبد اللطیف قدس سره الشریف می‌آمد
که روزی باین عاصی فرمودند شما فقرا را ندیده باشید گفتیم ما دنیاداران غرق عصیان اگر لحظه هم بدیدن
فقرای صاحب کمال مشغول بحق نشویم حال ما چه باشد و بکجا رسد گفتند نهی برای آنست که در این زمان
حال بر روش بزرگان باقی نمانده از چون ایشان ببینید بدباطن شوید و این خوب نیست نعوذ بالله
منه آن فدوی بآن عزیز بگوید که حکم شده است استغنا لوجه الله تعالی العظیم و ابتغاء لا لرتبه
الکریم هرجا باشد اختیار دارد بعد ازین بار او خود را از ملاقات نیازارد وظیفه ... مقرر شده
خواهد رسید رقعه ۹۳ آن فدوی معلوم نماید این عاصی که استغنای این کار کرده بود از
مطالعه روایات بحکم حاکم شرع استغفار نموده چون با خود خوب سنجید حیله سازی کار پردازی نفس
اماره بود و الا آرزو را کسی نمیتواند بند کرد فرد نفس اژدرهاست این کی مرده است از غم بی‌آلتی
افسرده است؛ الحمد لله که از دو واژ مکر او راضی نیستیم سیما بنقصان راضی بعد از نفس است آن فدوی
با اخلاص از فقرای کرامت اختصاص دعای خیریت و عافیت و رهائی از بند نفس بکنانا خود هم
سید صالح و کریم النفس است اگر بخضوع قلب بکند گنجایش دارد اللهم احینی مسکینا و امتنی

مسکیناً و احشرنی فی زمرة المساکین آمین آمین آمین رقعه ۹۴ حسب الالتماس آن فدوی که
عتیق الله خان بحال شده بدو شرط سیاست اول آنکه جمع پرگنه بهر سال زیاده کند دوم آنکه بر احدی
ظلم نرود و بهی میران نگردد سوم حدود فوجداری خود چنان از قطاع الطریق خالی و از امن پر
سازد که مسافرین و متردین و تاجر و بیوپاری بلا وسواس آمد و رفت کنند اگر این مراتب قبول کند و بعمل
آوردنی باشد سند بدهد والا لا خلیفه ثانی امیر المومنین عمر رضی الله عنه در خلافت خود بهر امیر ناحیه
میکردند عهد نامه چند چیز ازو میگرفتند یکی آنکه حاجب در نگاه ندارد تا مردم بی تکلف احتیاج خود با او
رفع توانند نمود دوم آنکه اوقات خود مصروف کار خدا و خلق خدا دارد سوم آنکه مرکوب خفیا نکند چهارم چیز
برای خود یا اطفال خود از بیت المال نگیرد کسب کرده از وجه حلال قوت خود نماید احیاناً اگر بنا بر
کبرسن یا عارضه نتواند بقوت مومنان از یکدرهم تا سه درهم بگیرد زیاده ازین جائز ندارد پنجم همت
مصروف بعدل دارد و در فصل قضایا رعایت قبیله داری و آشنائی منظور نکند و دیگر هم شروط بسیار
در کتب سیر و تواریخ مرقوم است ما که پیرو ایشانیم باید که بقدر طاقت خود بکوشیم اللهم اهدنا الصراط
المستقیم والسلام علی اهل التکریم رقعه ۹۵ آن فدوی نعم خان وکیل شاه عالم را که دیوانی سرکار
ایشان نیز یافته امروز برای رخصت بیارد تا از داعیه مطلوب اکبر ابتر که با سید مدارا برای غول
بیابانی در هرات قریب [illegible] مقیم شده باشد اراده والی آنجا بطرفی نیز دارد و انتظار قضیه ناصبیه میکند فرموده آید
نظم زرفت او دلم قول آن کاسه گر که میگفت با کاسه [illegible] ندانم که سنگ سپهر قضا بشکند
پیشتر با مرا شه تدبیرش غیر از یک پسر خود را گذاشتن در کابل با فوج بزرگ و محمد معز الدین بهادر را
داشتن در ملتان با سامان بسیار کرده تا انفصال مقدمه یعنی رفتن این فانی و راضی بودن بصلح و
تقسیم ملک نسبت بطریق وصایا گفته میشود که بسیار نامداران صاحب داعیه که با فروختن نایره قتال
و دواعی الحسرت گذاشته و عمر تلخی بسر برده جان بندامت داده اند یکی از آنجا دارا شکوه بود دیگر نصائح

اعلی حضرت می شنید چار روز بد رسید و حق بطرف او هم بود اما غرض آدمی الحمد گذارد که می چند
با آسایش بر آرد اللهم اصلح امة محمد وارحم امة محمد صلی الله علیه وآله فی الاول فی الآخر والسلام رقعه ۹۶
فرد فرستاده امجد خان متضمن بی‌اعتدالیهای نواسهای امیر الامرا پسر محمد مظفر بخش پیش آن نقدر
فرستاده شد محمد یار خان همچو من از خدا غافل حسب الحکم در باب قید نمودن مفسدان دار الخلافه
آینده تغافل نکردن در چنین امور ضروری نمودی که فی الحقیقت در نیست بر نگارد و فرمان هم سیف هم
اگرچه در کار نیست فرد چشم داری عالی در نظر است دیگر چه معلم و کتابت باید از نوشته عزیز
ظاهر شد که محمد اعظم کسان خود را در شاهراه بطریق ڈاک چوکی نشانده چه معنی دارد با آنکه افراد
وقایع پیش او میرسد عجب که این مقدمه بعرض نارسانیده شاید که قراغ یاری نداده باشد اگر
در کار هر سائی نیست چرا در مقدمات بادشاهی که نمونه معاملات درگاه الهیست دست می آید [illegible]
که این ... نگی را که در راه چیده است خبر دارد و الا بر داشته خواهد شد استغفر الله ربی من کل ذنب واتوب
الیه بیت بس کنیم و زیرکان را این بس است بانگ کردیم اگر در ده کس است نه انگشتری نگین
زهره [illegible] قلیج خان علیحده شایسته داده است اکنون چنین بخاطر میرسد که خطاب او چین
قلیج خان است برادر ... جواهر خانه بگوید که مهرکن طلبیده تا هم خطاب او کنده بخان ... رساند
رقعه ۹۷ خطی که روح الله خان با آن فهرستی فرستاده بود باطلوع مطالعه در آمد و اما مورث
نقشی نشد تقدمه بطبق نوشته خود بفرستد و استدعای بحالی کمی عبد الله خان کرده بی آنکه
کاری از و بظهور آید پذیرائی چه حساب دارد لیکن چون خان مذکور بر سر کار است عرض او
مقبول شد ان الله یرزق من یشاء بغیر حساب حالا از و کار دست بسته بگیرد تا این عنایت
گرانی نکند و کاریکه برای او دلیپ درخواست کرده اگر پیش از رسیدن او این قلعه را
میگرفت در جلدوی آن چنین عنایت جا داشت حالانکه خود رسیده دلیپ را چه رو ماند

خجسته اختر که بسیار دوست میدارد نداشته باشد گرد ماند محال تجویز باید کرد و جمعیت کلی چیزی بلند شان
نوشت رقعه ۱۰۴ فدوی بخاطر خود نسنجد که رخصت فتح الله خان بکابل شاید که خوب نباشد اول
اینکه صاحب النفس است دوم جگری نیز دارد سوم مغلوب الغضب زیاده گو با روح الله خان همراه
داده بودیم با خان مذکور همچو سلوک میکرد که گویا او معینه اوست باوجود آدمیت و مدارات او
و کلم منصبی و جمعیت خود و تاکید حضور در باب اطاعت با خان مسطور چنان حرفهای تلخ و تند میگفت
که او پیش مردم خجل و سبک می شد چنین کسی که سه هزاری شده و خطاب بهادر یافته بجای وی رود
رود یا مثل شاه بهادر باخبر و هوشیار باشد نیز باید دید که چه خواهد کرد اگر خاطر آن مخلص ازین مراتب
جمع باشد چه مضایقه والا بودن او در کابل اولی است رقعه ۱۰۵ فدوی با اخلاص زبانی محمد خان صاحب
عنایت الله خان عرض نمود که چهین پور خلافت مقرر شد طلب سپاه بسیار شده بجائی که این قدر
مناصب بمناسب و مواجب بمواجب بدون ملاحظه لیاقت مردم مقرر شود و انهمه انعامات و رعایت
بیجا بالظهور رسیده چرا نباشد حافظ قرآن اند و فضل بقرآن لا تشبه شنیده ابراهیم یاد ندارند و تفسیر ان گاهی
بهم نخوانده بیت چشم باز و گوش باز و این عمی :: حیرانم از چشم بندی خدا :: دیوان بهم محوست
و کشمیر و بعض فکری باید کرد و دیوانی تجویز نمود اسلم خان بدبیت رقعه ۱۰۶ فدوی با اخلاص شب
ابوالوفا عرض کرد که اسباب جانماز خانه مستعمل فرسوده شده دیگر کارخانجات طیار باشد و همین کارخانه
طیار داشتنی مندرس شود از مسلمانی بعید است بخانسامان شرع حکم رسانند که هرچه درکار باشد باظهار
داروغه سرانجام نماید حیف صد حیف که تا دیر خبردار شدیم رقعه ۱۰۷ فقیر شیخ بهره از علم ندارد
و زاهد خشک معلوم میشود شاید که انهیم بریا باشد و اکثر اقوال و افعال او که یکی از آنها رد فتوی جمعیت
خلاف شرع بود خلیفه وقت امین بیت المال است هرچه یکی فی هدیه و علامت اگر از محصول جنید و
که بفتوای علمای با ثبت مستوجب برای شریک یا فی وقت ... و اختیار نموده و آنرا صرف خاص

وارد داده باشند و فرمان کنند نیز سلاح خاصه بدو دهند و پیش بی پر و بال چه چلو حرام توان گفت و جهش نیز شد
اگر معقول گویند عرض نمایند تا این مغلوب نفس هم معقول بکند والا هیچ وجه چاره اکه از خود چیزها تراشند
و نسبت به شرع و منهیه تنبیه باید کرد سلطان محمود غفر الله له ذنبه سست نهیان مکتبه عان را در مجلس
نمیداد بل در ولایت خود جا نمیداد تا دیگران آن بنا را الصحوت فقیر دیده گمراه نشوند ایشان نیز مجال
گمراه کردن نیابند اللهم اهدنا الصراط المستقیم والسلام علی اهل الرضا و التسلیم رقعه ۱۰۸ فدوی با خلاص
نگاه فتح الله خان الحال نوشته اند با وقت رخصت خان مذکور رسیده ایم که صحبت این فقیر و لا با و شاهزاده
بر آنچه خواهد آمد اما چه کنیم ما را بطوریکه انگیز زنده و در ادای مطلب خود ابرام میکنند با ری پانصدی
ذات فتح الله خان و سه صد سوار تا بیان کم باید کرد و سیاهه یکی یا طرفی خطاب بهادری بدو قبر
بخشی و هم داد و حسب الحکم پا تن یاده گو نوشت که نمک حلالی همین معنی دارد که هر شهزاده را از خود
آزرده کند و با لقای منت خدمت فروشی که صفح مشغله بر زبان رسم مردان جان نثاری ناموس ده
مهین بعد ولی نعمت را سر گران نماید با بیتی با این وسیله بزرگ رضای ما بدست آوردی بالتماس ایشان
اضافه گرفتی حالا هم اگر تلافی ما فات کند بو لیست این ارشاد در حق او بدید به باد شاهزاده عرض ما
کند این قلعه هم انشاء الله تعالی عنقریب فتح میشود اما وکیل بی سپاهی شیطان همتا ضرر بهجاب قبیحه جنگ
برای سزای آن سزاوار سرحنگ است با کیستی بنویسید که مثل نیست بر دست جسارتش بنه و تیغ
مرد آخرین مبارک بنده است رقعه ۱۰۹ از منعم خان این کار خوب سر انجام نیافت و چنانچه
باید از عهده آن بر نیامد کرده کار است و بیهوده گفتار تعلیم باید کرد و یکی مراتب تنبیه باید نمود اگر چه
من حیث تربیت طالع بس پیر و سرگشته و گم کرده راه ابو نصر خان در لاهور هنگامه برپا کرده است و مردم
آن شهر را بجان آورده مگر سر عافیت بیجا ندارد یا ملک بی ملک دیده مراتب او از بخشی نویسانید تطلبید و آخر
روزیا فرد العرض سازند یکی منصب شان به هوش افزوده آید فقیر را باید نوخت فرق خدا از انچه بد است

بدبست باشند رقعه ۱۱۵ فدوی درگاه فردا ملازمت بادشاهزاده شاه عالم بهادر بمقر رایات
بخشی الملک و مردم دیگر را با فوج خود بجا برای استقبال باید رفت و بآئین گزین آورده چشم ما روشن ساخت
بیت خوشا فتح و خرم روزگاری ٭ که یاری برخورد از وصل یاری رقعه ۱۱۶ فدوی اخلاص دستخط
دیوان بر عرضی که عین باشد در کار است این عین عنایت را از میان باید برداشت میمم معتبری
عنایت الله خان کفایت میکند باعتقاد ما حسب المسطور بهم پروانه زاید است و بیت مشهور که اول
بنیاد ظلم در جهان اندک بود هر که آمد بر آن مزید کرد تا باین غایت رسید ابراهیم خان بیا ما که انفصال
قضیه قاضی و دیگر مردم کشمیر میشود و تجاهل کمی معلوم مرغ گلو خنج اندازر پادش شکست ٭ الحمد لله حبشی
فتح شد و ر ا تا کی مرد و گریخت گرفتنش هم چندان کار نبود ما با غماض گذشته عملان از دست رفت
و چند می بگرد کان سر و شبلی شان گرم باید تا باید گفت که بخور چه نیا را پیش از آنکه شما را بخورد
رقعه ۱۱۷ فدوی بارگاه بتقید تنگ گرفتن با ربعلی بیگ خود را از چه راه است منی این امر
در شرع نیامده و هر کسیکه ولایت خود دارد چرا بر گلو او نشتر ناحق عمل میکنید و باز او خود را زبان زد
مردم میسازد آدمی باید که مقبول هر قوم باشد با او هم چنین کنند که ایشان هم باعتبار خود فی ست شعر بخت و
دولت بزور بازو نیست ٭ تا نبخشد خدای بخشنده ٭ اعلی حضرت در ظل اوست باغ حیات بخش و دیگر
اماکن واقع دولتخانه دار الخلافت از آراستگی اشجار و پیرش اثمار و صفائی آبگینها و حیاض و
ترتیب نهالان و انهار توجه مفرط بود تا ایام اقامت دار الخلافه این فقیر اکثر اینها بنظر میگذرد و اگر محمد یار خان
همیشه خود رفته در زینت و شادابی آن موکد بوده است چه بهتر و الا حالا میباید هر روزه یکبار
خود رفت و کماینبغی مقید بتعمیر و تصفیه عمارات قلعه و ریاض بوده کیفیات جمیع باغات و عمارات
قلعه مبارک مصاحب آباد و اغر آباد و نور باغ و مهندباری که تعلق بهمشیره عزیز القدر دارد
و غیر با تقیید اشجار و انهار از وقت بیرون آمدن این فقیر تا حال باتفاق بیوتات کلا بمعاینه شده بنگارد

از رخصت دادن بجمعی دار دانجا ست گفته اند قاضی این تحقیقات متصدی باید کرد که یک یک
افراد احکام مقدمه تمام نکند و در انفصال قضایا یا اصلا کوتاهی نرود و اعتبار جهت غالب منظور
ندارد و این قسم مردم پیشتر هم کم بودند درین وقت که ایمان ضعیف و شیطان قوی ست خود کجا **رقعه ۱۱۹**
در انتقال احکام از ابراهیم خان تاخیر بسیار رفت و بهر امسوار از بنیان او کم باید کرد و بوکیل او حکم نجا
نمود حاملان کار را برهم میکند حق سبحانه تعالی راست ناید خواجگی با بندگی **رقعه ۱۲۰** روح الله خان
درخواست صدور احکام بنام دیوان کرنج قلعه داران آن طرف کرده است تا از سرشته کیفیات
پرگنات آن ضلع چه خالصه و چه جاگیر و آنچه حالا از تغیر مسعود خان ضبط شد دریافته بعرض رساند
آنچه خالصه مقرر شود برای آن امین و کروری تعیین نماید و آنچه جاگیر قرار یابد بپروانه بدهد و هنگام ضرور
جنس توپخانه و مصالح مورچال آنچه درکار شود و نفرستد باید نوشت مستوفی اول تعیین نمود که سیلداران باخزانه
باو برسانند و نشان فرزند بیدار بخت که بخان مذکور نوشته اند حواله وکیل باید کرد یا در خط خود منطوی نموده باید
فرستاد بل حرف اخیر بهتر این مردم از جماعت نیست که همیشه بیک طور سلوک داشته باشند و بهر توقعی
برای آوردن مطلب خوب دور و از درون هم شاید که صافی نباشد برای او فهمیده عرض میکرده باشد
فرد از اختلاط چسپان بیگانه کی شود خویش ٭ هرچند جامه تنگ است جزو بدن نگردد **رقعه ۱۲۱**
ذوالفقار خان ظاهر است اولان برای بردن توپخانه تعیین ساخته روح الله خان را در تعیین کار
مشتر و نموده اگرچه آنهم کار پادشاهی است اما بخان مذکور بنگارد که تا فتح قلعه توپ را بکار دارد
و تا صورت گرفتن این کار مستوفی اول آنها معتبر نشمارد و طرح قلعه مورچال فرستاده او بنظر در آمد
سمتی که برای مورچال مقرر کرده خوب است و بچندین وجوه از اضلاع دیگر فوقیت دارد لیکن از
عدم خندق معلوم میشود که آن طرف ظاهر از زمین سنگلاخ باشد نقب زدن متعذر خواهد بود
باید دمدمه سرکوب برپا کرد تا از تصادم ضرب توپ با نزلزل در ثبات محصوران و

این کار نیست متعین باید کرد مراتب بعرض رسانید که اضافه داده شود و یک حکایت بگیم هم بخاطر
هست نسبت با وجعل می‌آید **رقعه ۱۲۹** این کار بیوسف خان مقرر شد محوز آن مخلص هم خوب است
اما سپاهی است حقیقت عملداری او معلوم نیست بر آن فدوی هر چه منکشف باشد عرض نماید برای
دیوانی برهانپور تشخیص باید داد مطلوب است الاهم فالاهم **رقعه ۱۳۰** مکرم خان در چه کار است با وجود
اشتیاق زیارت حرمین شریفین توقف از چه راه اولی تر ازین چیست بیت حج رب البیت می‌دانم
بوده حج زیارت کردن خانه بود اللهم ارزقنا خیرا **رقعه ۱۳۱** فرستاده فرزند زاده بهادر
باید گرفت ما بیشتر وکیل ایشان گفت که بدون عرض نفرستاده باشند والسلام **رقعه ۱۳۲** مرشد علیخان
ضابطست و خالی از تدین هم نیست این کار اگر با و گفته شود شاید که بهتر از دیگران سرانجام نماید از طرف
خود بپرسد مقدمه که بر فضل علیخان گذشت آن قدیم الخدمت شنیده باشد فوجی برای تنبیه قزلباشان
اوباش تعین باید کرد خان بهادر حمید چه مطلوب است این عاصی میخواهد که مرتکب هیچ گناه و معصیتی خاصة
ظلمی نشود اما از انجا که ملک بی سیاست نماند و ریاست بی سیاست است می‌آید بعضی جاها احکام موقوف الا
بعلت نفس بی اختیار صادر میشود اعمال مسلمه پیر شاه الحمد لله که نیت خود بخیر است شاید که بگیرد انما
الاعمال بالنیات حدیث صحیحست بسر حد تواتر رسیده **رقعه ۱۳۳** خواجه عبدالرحیم رحلت کرد و بنده ای
متقی بود از جگرداری بهره تمام داشت روزی در حضور ایستاده بود خنجر ولایتی در کمر داشت خوشم
آمد گفتم خیلی خوش طرح است در جواب عرض کرد که نام این به از طرح است پرسیدم چیست گفت
رفضی کش فرمودیم که در سرکار والا هم سه چهار همین طرح و نام طیار سازند از کمر برآورده
نذر کرد عرض نمود که تا آنها طیار شوند این نیاز محقر در سرکار اشرف باشد رفته آورد انجا آورد احوال
پسران او معروض دارد عنایت الله خان بگوید که او عرض نماید تا بقدر هر یک رعایت کرده شود
**رقعه ۱۳۴** خانجهان بهادر در گذشت انا لله و انا الیه راجعون سبحان الله آدمی قحبه رعالت و نفس

تا کجا بردغالب رنجها یا مصوبه بازی کن مسخو است بچه‌ها بگوی آرزوی آن میکرد آری کار نفس بدتر
ازین بیت نظم کشتن این کار عقل و هوش نیست ٭ شیر باطن سخره خرگوش نیست ٭ عالمی را لقمه
کرد و درکشید ٭ معده‌اش نعره زنان هل من مزید ٭ دوزخ است این نفس و دوزخ اژدهاست ٭
کو بدریاها نگردد کم و کاست ٭ هفت دریا را درآشامد هنوز ٭ کم نگردد سوزش این خلق سوز ٭
سنگها و کافران سنگدل ٭ اندر آیند اندران خوار و خجل ٭ هم نگردد ساکن از چندین غذا ٭ تا ز حق آید
مر او را این ندا ٭ سیر گشتی سیر گوید نی هنوز ٭ اینت آتش اینت تابش اینت سوز ٭ حق قدم بر وی
نهد از لامکان ٭ آنگه او ساکن شود از کن فکان ٭ چونکه جزو دوزخ است این نفس ما ٭ طبع کل دارد همیشه
جزوها ٭ این قدم حق را بود کو را کشد ٭ غیر حق خود کی کمان او کشد ٭ قوتی خواهم ز حق دریا شکاف
تا بسوزن بر کنم این کوه قاف ٭ او تعالی توفیق کرامت کند و ازین تیره روزی‌ها بخشد
بحرمة محمد و آل محمد علیهم الصلوة والسلام ٭ رقعه ۱۳۵ مکتوب بیگم نصرت جنگ با آن عرایض فرستاده
بود بمطالعه درآمد برای داود خان نوشته است و در اظهار خدمتگذاری خود نموده در جواب
چیزی باید نوشت تا فتح قلعه امیدوار داشت بعد ازان شاید که بعضی ازین ملتمسات قبول هم شود و پیشتر
خود امکان ندارد دیگر برای مصالح قلعه گیری به تربیت خان حکم رساند که هر چه ضروری باشد بنصر
و بقلعه داران آنطرف نیز بنگارد که آلات توپخانه از جزائر و راحنگلی و گوله و باروت بلشکر
خان نصرت جنگ رساند الحکم لله الواحد القهار ٭ بفضل الله تعالی رقعه ۱۳۶ از عرضه ... خان
واضح شد که بی‌مهابت بنظر رسید الحمد لله علی ذلک هزاری ذات هزار سوار تا بنیان اضافه
باید داد و خلعت و شمشیر و اسپ و فیل ارسال کرد و برای همراهیان هم اضافه تجویز نموده داد و ازین
فرده مسر ساخت و وکیل را هم اگر رعایت ضرور باشد باید کرد نعم المولی و نعم الوکیل رقعه ۱۳۷ اینچ
زنجیر فیل بهای فرزند زاده بهادر سید آورده ایم و دو زنجیر از انمیان خوش کرده بحواله وکیل ایشان نمایند ٭

در میان آرد و منع کند که دیگر چنین کرده باشد **رقعه ۱۴۳** امروز تربیت خان امین و سه منگباشی که درین
یورش تردد کرده بودند عرض نمود که بلو سه سرپیچ مرصع عنایت شود سبحان خان گوربا بگفت با آنکه عمری در
خانه زادی بسر برده و در حضور تربیت یافته اینقدر نفهمیدند که اینجماعت عرض نفهمیدند که چنین عنایت
درباره ایشان بظهور رسید جیغه مرصع برای خاطر والد گرامی کار بادشاهی حضرت شاه جهان جواهر بدر بانید منه
الا اذا والله حیدا اما آینده در حق منگباشیان چنین عرض نخواهد کرد و اگر از کسی کار بادشاهی بسته
بظهور خواهد آمد خدمت بادشاهی بتقید تمام خواهد نمود با انعام خلعت و نقد و در صورت سقط شدن
اسپ بکار سرکار والا اعتبار اسپ سرفراز و تحویش کرده خواهد شد **رقعه ۱۴۴** تربیت خان
محتاج تربیت است زیرا که برای احتشام قلعجات گرفته است از خارج بسمع رسید که از روی بی حسابی بکسی
نداده سوانح نگار را با نکار رجوع میکند او خود برای همین مقرر نموده شد این جماعت باغراض نفسانی کارهای
عمده بادشاهی بهم میکنند و روی خود سیاه نموده در تحریر اخبار تجاهل مینمایند قلعجاتی مستحکم بستن مفسدان
بزرگ و نگاه داشتن بسوی خان از چه راه است اگر از اول خبر شود هرگز هرگز تا باینجا نرسید بعد فضل خالق اکبر
این آورده برهان الدین خان که از بی جاگیری ناخوش آمد را پیدا داد ظاهر است لشکر است سبحان نسکوت الحکم
بتهدید باید نوشت که این صورت چرا با همین وقوع آمد و بچه دلیل کار رد نظر نداشت طلب احتشام که نخواه
رسیده و غله در قلعجات نخواهد بود و دزدان بران نامردان تطلب خواهند آمد آنوقت شما کجا خواهند بود
قاپوچیان اگر طلب گرفته سرگرم کار باشند غنیمت است و میدانیم که بی این خیال چه امکان دارد
جهت غرض خویش کارهای ولی نعمت که فی الحقیقه کار خداست برهم نمودن زندگی و در روزه
حق مردم محال بپامال کردن که در ضمن آن تقویت کفار خسران مآل است آئین کدام مومن
نمک حلال است بهر حال قبض الوصول طلب اثر تمامی احشام گرفته بفرستد و در صورت خلاف
آن سزای خائنان و معاونان بدبینان بر خود لازم داند که وان الله لا یهدی کید الخائنین

رقعه ۱۴۵ این دست بدستی مجوز عنایت الله خان که از حضور مقرر شده رفته بود چه کرده
ع هر چیز که در کان نمک رفت نمک شد قوت مقاومت هم نبوده چه کنند ناچار است اما اگر چنین
چاره خواسته بیاید اگر تحقیق نمیداد نیامدن خود می‌دیدند باد و هم از طرف خود تاکیدی بنویسید رقعه ۱۴۶
مهابت خان حیدرآبادی ظاهر در لاهور درگذشت غیر از نسبی که پیشش بحضور بدر خلعت کرده و در
دیگر نداد و به دیوان بیوتات آنجا بنگارد که اموال او بهوشیاری و دیانت داری تمام ضبط نماید
که بیت المال حق عباد است خلیفه امین و نوکران نگاهبان خلیفه اند چه مستحقین و ضعفا دیگر از آن
نصیبه چه حساب رقعه ۱۴۷ رحمت خان امروز لباس فاخره پوشیده بحضور آمده بود و دامن جامه
آنقدر دراز داشت که بنظر نمی‌آمد بحرم خان فی موهم که دو گز از دامن آن کوتاه عقل و رکنا آنقدر وی
بگوید که دامن ستوی که در حضور مقرر است همانقدر داشته باشد والا قدم در غسلخانه نگذارد مرد را باید که با
لباس ساده بکار داشته باشد زینت و تکلف خاصه زنانست و بهانهای بیدحرفهای یکیم هم مناسب
انتقام بطریق موعظت بگوش او باید خواند رقعه ۱۴۸ ما که پان میخوریم این کارخانه هم سنگی دیگر
و آبدارخانه هم با بی تاب نیست هوشیاری هم جز درستی روغنها آن نیست که همه وقت همه جا کارخانجات
عمده خود بتوزک آراسته دارند تا وقت کارفرمائی آنها ظاهر شود و نفاست مزاج و پاکیزگی طبع آنها بر ما
هویدا گردد و همه مردم بینندگان شاء الله دولت خداداد ما معلوم کنند و رونق شکوه او معاینه نموده ناتوان
بینان پست گردند بیهات بیهات دعوی فقر و اینهمه مباهات حقا بحساب ناصواب بالا رباب
عاقل خان جواب حسب الحکم که در باب بنا نمودن قلعه دار الخلافه بمهابت خان صادر شده
خوب نوشته لوکر همچو باید الشکر لله والمنة رقعه ۱۴۹ فدوی درگاه وزارت خان عبدالرحمن
درگذشت برای دیوانی مالوه چند اسم نوشته بفرستد که خدمت کرده باشند رگهناته سعدالله
خانی در احیانیکه در اتق مهمات دیوانی بود میگفت که کار سرکار دار الاکسیر باید فهمید که جوهر کاردانی